



تازیانه وجدان

• مجبور زندگی

• آتش که خاموش نمیگردد

• وجدان خواب رفته

مجبور زندگی

هر فردی در زندگی این جهان خواستار رفاه و آسایش خویش است؛ و روی همین اصل زندگی علاقه دارد؛ رنج برد، تلاش میکند، شکست میخورد، دوباره پیامیخیزد؛ شیوهای خود را متسکر کرده حلومرود؛ فادرمبارزه زندگی پیروز گردد.

این دلچها برای چیست؟ آیا جرات است که میخواهد روح و جسمش آسایش داشته باشد؟ میخواهد شاد و مکرم باشد؟ این اصل کلی درباره یک فرد فقیر ویشامیلیارد؛ یکسان است. هر دو برای تحصیل رفاه خویش تلاش میکنند؛ گرچه عده مددودی هم در اجتماع وجود دارند؛ که رفتار و حرکات آنها همه عده از مبادی حلومسرحشمه میگیرد؛ ولی این محاسبه از نظر نوع؛ همان است که بدان اشاره شد.

و نیز ناگفته نماند که این جنبه روشها؛ در برخی از افراد برای تأمین رفاه میباشد بلکه برای اقتناع تمايلات ناروائی است. که در اینگونه افراد وجود دارد، و این عده مجبورند برای اسکات خواستههای ناموزون به فعالیت بپردازند. پس از روشن شدن این نکته؛ باید توجه داشت؛ که شب و روز ممکن است بتوسط رفتار و کردار خود ما اوضاعی بوجود بیاید، که هم - زنده آرامش خاطر ما بوده و در نتیجه رفاه حال ما؛ از بین رفته؛ و اضطرار بود لپه - سایکتیزین آن گردد.

گاهی از دردی ، رنج می بریم ؛ در خود یک ناراحتی خاصی ؛ احساس می کنیم . این گرفتگی ما را آزار می دهد . ذهن خود را به مسائل دیگری متوجه می کنیم . ولی پس از لحظاتی خود بخود همان فشرده گی روحی سراغ ما می آید ، و روح ما را با اضطراب می آنگذد . این ناراحتی روحی گاه از یک خنده بیجا ، و یا یک جمله بیهوده ؛ و یا یک شوخی نا بجاگام ؛ برخوردار می آید ، و در بعضی از موارد طوفانی سهواً کافر ؛ در روح ما ایجاد میکند ؛ مثلاً اینکه دچار یک حسرت و یا جدل و تخاصم شده باشیم ؛ و باز در مواردی سندر حلوه گرمی شود ، مثلاً اینکه حتی را با پیمان کرده ، و با ظلم و ستمی بر کسی کرده باشیم ؛ یا اینکه با هزاران دلیل و برهان ؛ ضروری بودن آن عمل را اثبات می کنیم ، ولی با همه اینها دل ما گرفته است ؛ می ترسد ، و افسه دارد ؛ در سوخای قلب ، خود را ستمکار و گناهکار می یابیم .

باز در مواردی از این تشویش و اضطراب بالاتری به ما روی میدهد ؛ و آن دروقتی است که فطرت سالمی ؛ میخواهد گناه کند ؛ دستش بختیاش آلوده گردد ؛ برای اولین بار ؛ لکه ننگ و رسوائی برداشتن ریخته شود ، در چنین موردی پس از پایان عمل ، آتش در دل زبانه می کشد ، که به هیچ آبی نمیتوان آن را خاموش کرد . این آتش هستی او را بر باد میدهد ، از روح و جسم او می گدازد ؛ و چون دنبال این موجود معروضی که دست از او نکشیده ، قائم او بی درنج و آزار می دهد ، بگردیم معلوم میشود که این موجود بنام « وجدان » نامیده میشود .

وجدان زنده و سالم پرده های تزویر و خود خواهی را بر کنار زده ، پاسداری مساوات دلالی قوی ، گناهکار بودن افراد را اثبات می کند ؛ و پس از محکومیت نازیاده حسرت بر روی آنها نواخته میگردد ؛ در چنین موقعی اگر انسان از برترین زندگیا ؛ برخوردار باشد باز گرداگرد چهره او ، هاله ای از درنج و اندوه حاظه کرده است .

از درد و بویا میترسد ؛ تا سدا ی بلند ی شنیده شود ، قلب گناهکار او از هم فرود میزند ؛ چنین گمان میکند ، که فرشتگان عدالت دارند او را رسوا میکنند .

رنجهای درونی ، در بعضی از موارد ، بقدری جانکاه است ؛ که شخص را دچار بکنوع بیهاری روانی ؛ و یا احتلالات مغزی مینماید .

بررسی دقیق این حقیقت را آشکار میسازد ، که چنانچه عده زیادی ؛ از دیوانگان که گرفتار زنجیر و بند بیمارستان های ما می باشند ؛ از کسانی هستند که در اثر ارتکاب گناهان فردی و اجتماعی ، و شکست و اتقائ در برابر فشارهای خردگشته ، وجدان جبراً غمگنان خاموش شده راه بیمارستان را در پیش گرفته اند .

فشارهای وجدان آینه جانکاه است ؛ که گناهکار بدست خود به حکم عدالت مراجعه کرده بگناه خود اعتراف می کند ؛ تا از فشار روحی اندکی بکاهد . فطرت سالم از گناه گریزان است ؛ از همین روی در موقع انجام گناه ؛ دستش می لرزد ؛ رنگ چهره اش می پرد ؛ ضربان قلبش تندتر می شود ؛ عده اینها می رساند که انسان از نظر ساختمان طبیعی طوری آفریده شده است ، که با گناه و صییان سازگار نیست ؛ و اگر دردی خانه تنگش از بران شود ، و از او گناهی صادر گردد ، حسرتی لایزال او را رنج خواهد داد . علی (ع) میفرماید : « کم من شهوة ساعة اورت حر نأطویلا » . چه بسا شهوت ترانی یک لحظه که غم و اندوه طولانی بدنیال دارد .

وجدان خواب رفته

نا گفته نماند که تکرار عمل طبیعت اولی انسان را تغییر میدهد ، و وضع دیگری که بعنوان طبیعت ثانوی نامیده میشود ؛ در او بوجود میآورد و بر این اساس ، ممکن است عده از گناهکاران احساسی ، چنین باشند ؛ که اصولاً از گناه و حرم رنج نبرده ، در خود احساس ناراحتی نشانند بلکه از ارتکاب آن لذت ببرند ؛ و شاد و خرم گردند . بدون تردید این گروه از مردم دچار بکنوع وسوسه ، مستند و گریزی بختیاب تاریهای دست زنند ؛ در خود احساس گرفتگی و ناراحتی خواهند کرد ؛ و با پند و سرچا اعتراف کرد ؛ این گروه از مردم در اثر تکرار گناه نیروی وجدان شان از کار افتاده است .

دوست واقعی

امیرمؤمنان (ع) میفرماید : « لا یكون الصدیق صدیقاً حتى یحفظ اخاه فی ثلاث : فی نكبتة و غیبته و وفاته بنی ؛ دوست ؛ دوست واقعی نیست مگر اینکه برادر خود را (دوست خود را) در سه حال مر اعات کند و فراموش نکند ؛ در حال گرفتاری در غیاب ؛ و بعد از مرگ او .

(نهج البلاغه)

پرتال جامع علوم انسانی
مگسگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی